

## تفییه و جایگاه آن در احکام عبادی و حقوقی

\*دکتر سیده‌هاشم بطحائی

یکی از روش‌های عقلایی رایج در میان ملل و نحل تفییه است. این شیوه که به معنی خودداری از افتادن به دام خطر و مهلکه می‌باشد در اسلام نیز با عمل عمار یاسر و تأیید پیامبر اسلام سپری برای حفظ جان افراد مسلمان در موقع خطر قرار گرفت و به گفته ائمه معصومین علیهم السلام جزء دین و آیین اسلام واقع شد. البته برخی از مفترضین و یا ناآگاهان به شرایط و موقعیت‌های اجتماعی، آن را نوعی کذب و نفاق دانسته‌اند، که در این نوشته فرق میان تفییه و نفاق و کذب کاملاً توضیح داده شده و فصل ممیز میان آن‌ها بیان گردیده است. هم‌چنین اختلاف میان علمای شیعه و سنی در رابطه با موارد جواز تفییه نیز مورد بررسی قرار گرفته است. علمای اهل سنت اصولاً تفییه را در جلوگیری از خطر نفس جایز می‌دانند. نقش تفییه در احکام تکلیفی، حقوقی، کیفری و وضعی و این که آیا تفییه فقط کیفر اخروی را از مکلف سلب می‌کند یا تمام آثار اعمال صحیح نیز بر اجرای آن مترتب است از دیگر مباحثی است که در این نوشته مورد بررسی قرار گرفته است.

نتیجه آن‌که، تفییه سپری است که عقل در مقام خطرهای مهلک آن را سد راه قرار می‌دهد و شرع نیز که عقل کل است آن را امضا نموده وظیفه دانسته است.

## واژگان کلیدی: تقيه - کذب - نفاق - موقعیت‌ها - احکام تکلیفی و حقوقی.

### مقدمه

در میان شیوه‌های رفتاری مسلمانان تقيه از همه شیوه‌ها بحث برانگیزتر بوده و از زوایا و ابعاد مختلفی برخوردار می‌باشد. ضمن این‌که تشابهی با ریا، دروغ، نفاق و درویی دارد که همین امر منشأ ایراد و اشکال افراد خردگیر و ناآگاه گردیده است؛ از این‌رو می‌طلبد که مورد بحث و بررسی قرار بگیرد.

### معنی تقيه

ریشه این کلمه از «وقایه» به معنی حفظ نفس از عذاب و گناه به وسیله عمل صالح می‌باشد (ابن‌منظور، ۱۴۱۲، ص ۳۷۸) و در اصطلاح علم حقوق اسلامی عبارت است از حفظ نفس از ضرر و زیان غیر به وسیله موافقت قولی و عملی با او، هر چند این موافقت برخلاف حق باشد (انصاری، ۱۳۷۵، ص ۳۲۰).

این روش قولی و عملی پیش از آن‌که امضا یا تأسیس شرعی و دینی داشته باشد مجوز عقلی دارد و از زمان‌های گذشته، عقایی عالم هنگامی که با دشمن سرسرختی رویه‌رو می‌شدند و جان، مال یا ناموس آن‌ها مورد تهدید قرار می‌گرفت با حفظ عقیده و آرمان درونی خود و با مماشات ظاهری با خصم شر او را از خود و یا متعلقات خود دفع می‌کردند و نه تنها مورد ملامت قرار نمی‌گرفتند که تحسین نیز می‌شدند.

به عبارت دیگر، تقيه دفع افسد به فاسد و رعایت الاهم فالاهم یا مهم و اهم می‌باشد و عقلاً دفع و یا پیش‌گیری ضرر ابیه به قیمت ضرر انداز را شایسته و بجا می‌دانند.

اما برخی از کماندیشان و معاندین شیعه آن را نوعی دروغ و یا نفاق تلقی نموده و پیروان مکتب امامت و ولایت را به درویی و مصلحت اندیشی متهم کرده و می‌گویند: گنجاندن تقيه در دین با آن شرح بسط، از مخترعات شیعه می‌باشد (جارالله، ۱۳۶۹، ص

## تاریخچه تقطیه

چنان‌چه اشاره شد، تقطیه به دلیل این‌که حکم عقل است از تاریخ دیرپایی برخوردار بوده و در میان ملل گذشته نیز عقلاً و نخبگان در هنگام خطر از این شیوه استفاده می‌کردند، به عنوان مثال، مؤمن آل فرعون با نام حبیب نجار در زمانی که فرعون ادعای خدایی کرده و با خداپرستان به ستیزه برخاسته بود و آن‌ها را به قتل می‌رساند، در ظاهر با آداب و رسوم و فرهنگ فرعونی هماهنگ بود اما در باطن خداپرست بود و از موسی علیه السلام حمایت می‌کرد و این امر تا زمانی که فرعون، تصمیم به قتل موسی علیه السلام گرفت ادامه داشت. قرآن کریم در این‌باره می‌فرماید: «وَقَالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِّنْ أَلْفِ فَرَعُونَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ أَتَقْتَلُونَ رِجُلًاٌ أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ وَقَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ مِنْ رَبِّكُمْ»؛ گفت: آیا مردی که می‌گوید الله پروردگار من است را می‌کشید و حال آن‌که او از طرف پروردگار شما برای شما دلایل و براهین روشنی آورده است (مؤمن، ۲۹).

شیوه رفتاری مؤمن آل فرعون شیوه تقطیه‌ای بود که به وسیله آن، جان و ایمان خود را از تجاوز و تعدی فرعونیان نجات داد. بدیهی است که مؤمن آل فرعون این سیاست را از کسی نیاموخته بود بلکه به اقتضای عقل و خرد خویش عمل نمود که نه تنها برای او که برای موسی علیه السلام نیز سودبخش بود. او راهی جز آن‌چه عمل نمود نداشت، زیرا جامعه آن زمان همگی فرعون زده بودند و به گفته ابن عباس، مفسر صحابی پیامبر، در زمان فرعون تنها سه نفر مؤمن و خداپرست وجود داشت؛ حبیب نجار، آسیه زن فرعون و مردی که به موسی گفت مواظب خود باش که فرعونیان در کمین هستند تو را بکشند (طبرسی، ۱۳۷۴، ج ۸، ص ۵۱۲).

سیاست عملی مؤمن آل فرعون به عنوان تقطیه به دلیل آن‌که حکم عقل بود مورد تأیید شرع قرار گرفته و به عنوان رفتاری معقول و پسندیده به صورت وحی بر پیامبر اسلام علیه السلام نازل گردید. در حقیقت، تقطیه از جمله احکام امضایی شارع در طول تاریخ زندگی عقلاً و بشر محسوب گردد.

## تاریخ تقیّه در اسلام

با ظهور اسلام و تجلی وحی در جزیره العرب و گرایش افراد به آن، حساسیت قریش و گروه‌های متعدد منطقه‌ای اسلام و پیروان آن برانگیخته شد و سخت‌گیری‌های شدید تا حد قتل و کشتار علیه آن‌ها آغاز گردید، چنان‌که یاسر و همسر او سمیه را به جرم قبول اسلام به قتل رساندند، اما فرزند آن‌ها عمار با درایتی خاص تنها راه نجات جان خود را در آن دید که به ظاهر مطابق میل آن‌ها سخن بگوید. از این‌رو با اظهار تبری لفظی از حضرت محمد ﷺ از آسیب آن‌ها در امان ماند، اما یاران پیامبر او را متهم به ارتداد نموده و به رسول خدا گفتند: عمار کافر شده است. رسول خدا فرمود: هرگز، وجود عمار از سر تا پر از ایمان است و ایمان با گوشت و خون او درآمیخته است. پس از آن عمار سرافکنده به حضور پیامبر ﷺ رسید و با گریه گفت: یا رسول الله! کفار قریش باعث شدند از تو تبری جویم و خدایان آن‌ها را به نیکی یاد کنم. پیامبر اشک‌های او را پاک کرد و فرمود: اگر باز هم از تو چنین خواستند، مطابق درخواست آن‌ها سخن بگو (طبرسی، ۱۳۷۴، ج ۶، ص ۳۸۹ و زمخشri، ۱۴۰۷، ص ۶۳۶) سپس این آیه نازل شد: «من کفر بالله من بعد ایمانه الا من اکره و قلبی مطمئن بالایمان»؛ کسی که پس از مؤمن شدن کافر شود مرتد خواهد بود مگر کسی که مجبور به کفرگویی شود در حالی که قلب او به ایمان قرص و محکم باشد (نحل، ۱۰۷).

با نزول این آیه و امضای عمل کرد عمار توسط پیامبر ﷺ، تقیّه به عنوان سنتی عقلایی در جامعه اسلامی سپری برای نجات جان افراد مسلمان در موقع خطر قرار گرفت. پس تقیّه همان‌گونه که از نام آن پیداست، حافظ و نگهبان افراد مبتلا می‌باشد.

## حكم تقیّه از نظر علمای شیعه و سنّی

هر چند تقیّه شیوه‌ای عقلایی و فraigیر است و هیچ عاقلی با جواز آن برای حفظ جان مخالف نیست، اما در موجبات، اهداف، موارد و احکام آن میان علمای شیعه و سنّی اختلاف است. از نظر اهل سنت، تقیّه تنها جهت حفظ نفس جایز است، اما از نظر

علمای شیعه تقیه برای جلوگیری از هر مهلکه و زیانی که مندوحة نداشته باشد جایز است. از نظر مورد و کاربرد، علمای سنی تقیه را تنها در برخورد با غیرمسلمانان خطرناک جایز می‌دانند، یعنی هرگاه مسلمانی در جمع غیرمسلمانان قرار گرفت و نتوانست به عقیده و آرمان دینی خود عمل کند برای رهایی از زیان و ضرر آن‌ها می‌تواند تقیه کرده و به ظاهر با آن‌ها هماهنگ شود (رازی، ۱۴۱۱، ص ۱۲؛ المنار، ۱۳۳۸، ص ۲۸۱). دلیل آن‌ها این است که مدرک تقیه آیه ۱۰۶ سوره نحل است و این آیه درباره عمل کرد عمار یاسر با کفار قربش بوده است.

اما علمای شیعه به پیروی از ائمه معصومین علیهم السلام تقیه را به اقتضای عقل در تمام مواقعی که مؤمن در مخاطره قرار می‌گیرد جایز می‌دانند، چه این خطر از ناحیه کفار باشد یا از ناحیه پیروان مذاهب اسلامی که با عقیده و مذهب او مخالف هستند. با نگاهی به تاریخ اسلام در می‌باییم که اوج بحث تقیه و ملاحظه کاری‌های شیعه در زمان امام باقر و امام صادق علیهم السلام و با سفارش و توصیه ایشان بوده که دلیل آن نیز شرارت‌های حکومت‌های بنی امیه و بنی عباس و حامیان آن‌ها بوده است. حاکمان این قوم هر چند به ظاهر مسلمان بودند اما به دلیل این‌که خطر آن‌ها دست کمی از خطر کفار نداشت، ائمه معصومین علیهم السلام پیروان خود را توصیه به تقیه می‌کردند.

جابر بن یزید جعفی از شخصیت‌های ممتاز و وارسته معاصر امام باقر علیهم السلام می‌گوید: من وارد مدینه شده و به خدمت امام باقر رسیدم، آن حضرت از من پرسید: اهل کجای؟ گفت: اهل کوفه هستم. فرمود: از چه قبیله‌ای؟ گفت: از قبیله جعف. فرمود: برای چه کاری به این‌جا آمدۀ‌ای؟ گفت: برای این‌که درس بخوانم. فرمود: نزد چه کسی؟ گفت: نزد شما. فرمود: اگر کسی از تو پرسید اهل کجای بگو اهل مدینه. گفت: آیا این دروغ نیست؟ فرمود: نه، هر کس وارد شهری شود، تا در آن‌جا مقیم است اهل آن‌جا می‌باشد (شهرآشوب، ۱۳۳۵، ص ۲۰۰). جابر پس از مدتی که از محضر امام علیهم السلام باقر کسب علم و دانش نمود به کوفه بازگشت و ضمن این‌که مورد توجه مردم قرار گرفت از طرفی نیز مورد خشم و کینه هاشم بن عبدالملک واقع شد. وی به والی کوفه نوشت او را به قتل برساند. قبل از رسیدن نامه هشام به کوفه، نامه امام باقر علیهم السلام به دست جابر رسید که در

آن توصیه شده بود خود را در انتظار مردم به دیوانگی بزن تا از خطر هشام در امان باشی. جابر با دریافت نامه امام، در کوچه و بازار همانند دیوانه ها رفت و آمد می کرد و هنگامی که والی کوفه جهت اجرای فرمان هشام سراغ او را گرفت، گفتند او مرد فاضل و با کمالاتی است اما چند روزی است دیوانه شده و قابل تعقیب نمی باشد. بدین ترتیب و در تیجه اجرای سیاست تقیه جابر جان سالم به در برده و از شر هشام نجات یافت (شهرآشوب، ۱۳۳۵، ص ۱۹۱).

بنابراین، از نظر علمای شیعه در هر جاکه خطری از ناحیه کافر یا مسلمان، مؤمنی را تهدید نماید، تقیه لازم است. اما از نظر حکمی نیز میان علمای شیعه و سنی اختلاف است. اهل سنت تقیه را به این معنا جایز می دانند که فرد مسلمان هنگامی که خود را در خطر مرگ ببیند می تواند در برابر دشمن کافر سرخたنه به عقیده خود عمل کند هر چند به قیمت جان او تمام شود و یا می تواند تقیه کند و با دشمن همگام گردد. ابن کثیر دمشقی می گوید: «اتفاق العلماء على أن المكره على الكفر يجوز له ان يوالى ابقاء لمجنته و يجوز له ان يأبى كما فعل بلال رضى الله عنه»؛ تمام علما اتفاق نظر دارند که شخص مجبور به کفرگویی می تواند برای حفظ جان خود با کفار دوستی کند و نیز می تواند امتناع نموده و تسليم آنها نشود، چنان که بلال در برابر کفار تسليم نشد (دمشقی، بی تا، ص ۶۰۹) زمخشری از مفسرین اهل سنت نیز در این باره می گوید: «فإن قلت أى الامرین افضل، فعل عمار ام فعل ابويه قلت بل فعل ابويه لأن فى ترك التقىه والصبر على القتل اعززاً للإسلام»؛ اگر بگویی کدام یک از دو عمل بهتر است، کار عمار یاسر یا کار پدر و مادر او، من می گوییم کار پدر و مادر او بهتر است چون این که در ترک تقیه و صبر و تحمل در برابر کشته شدن عزّت اسلام نهفته است (زمخشری، ۱۴۰۷، ص ۶۳۷). بنابراین، حکم تقیه از نظر علمای سنی حد اکثر ترجیح است نه عزیمت، اما از نظر علمای شیعه به پیروی از ائمه معصومین علیهم السلام تقیه برای حفظ نفس از خطر قتل واجب است. شیخ طوسی در این باره می گوید: «والتقىة عندنا واجبة عند الخوف على النفس»؛ تقیه در نظر علمای شیعه هنگام ترس از کشته شدن واجب است (طوسی، ۱۴۱۲، ص ۴۳۵).

## فرق میان کذب و نفاق و تفیه

مسئله‌ای که برخی از اندک‌اندیشان یا مغرضین را وادار به موضع‌گیری در برابر سیاست تفیه کرده است وجود تشابه ظاهری میان شیوه تفیه و رفتار منافقانه است. از این رو می‌گویند: تفیه نوعی نفاق و دروغ و غش در دین می‌باشد. موسی جارالله وہابی از نقادان اهل سنت می‌گوید: «والتفیه علی ماعلیه الشیعہ غش فی الدین وکلّ یعلم انّ من اظہر بلسانه مالم يعتقد بقلبه فهو كذب و نفاق تجهیزها الشیعہ لغرض عدائی؟؛ تفیه‌ای را که شیعه معتقد است غش در دین می‌باشد و همه می‌دانند که هر کس چیزی را به زبان جاری کند که به قلب معتقد نباشد آن دروغ و درویی خواهد بود و شیعه آن را برای یک هدف دشمنی آماده می‌سازد (جارالله، ۱۳۶۹ق، ص ۱۷۲).

علمای شیعه در کتاب‌های خود بیان کرده‌اند که تفیه برای حفظ نفس از خطر دشمن است و این شیوه‌ای بوده است که عمار یاسر به آن عمل کرده و پیامبر اسلام ﷺ با استناد به وحی آن را امضا نموده و دستورالعملی برای تمامی مسلمانان در موقع خطر قرار داده است. به نظر می‌آید موسی جارالله مانند اسلاف خود چون ابن‌تیمیه و ابن حجر عقلانی مأموریت داشته که به هر بهانه راست یا دروغ به شیعه جسارت کرده و آن‌ها را منحرف از سیاست دینی معرفی نماید. البته نباید اشتباه کرد که تفیه با کذب و نفاق فرق ماهوی دارد، زیرا همان‌گونه که بیان شد، در تفیه، شخص مسلمان از باب ناچاری و برای حفظ جان و ناموس خود از خطر دشمن، عقیده قلبي خود را پنهان می‌کند و به ظاهر با دشمن مماشات می‌نماید. پس مؤمن در حقیقت و پندار حق‌گرا است و در ظاهر و گفتار یا کردار از ترس جان و ناموس همگام با مخالف است، اما اهل کذب و نفاق در حقیقت و پندار باطل‌گرا است و اسلام و ایمان را قبول ندارد و برای بهره‌وری از زندگی مؤمنین و رسیدن به اهداف باطل خود، در برخورد با مؤمنین چهره عوض می‌کند و خود را مؤمن معرفی می‌نماید. قرآن ماهیت درونی آن‌ها را از زبان خود آن‌ها چنین بیان می‌کند: «و اذا لقوا الذين آمنوا قالوا آمناً و اذا خلوا الى شياطينهم قالوا انا معكم انما نحن مستهزءون»؟ هنگامی که با مؤمنین برخورد می‌کنند می‌گویند ما مؤمن هستیم و هنگامی که با عناصر شیطانی خود خلوت می‌نمایند می‌گویند ما با شما هستیم و مؤمنین را

مسخره می‌کنیم (بقره، ۱۴) و در رابطه با شیوه کاری آن‌ها می‌فرماید: «اتخذوا ایمانهم جنة فصدوا عن سبیل الله انهم ساء ما کانوا یعملون»؛ سوگند‌هایی که برای افتتاح مؤمنین به کار می‌برند را سپری برای نیّات و اهداف خود قرار داده و با این شیوه راه بندگی و خداپرستی را مسدود می‌نمایند، اینان بد عملی را انجام می‌دهند (منافقین، ۲). پس اهل کذب و نفاق تلاش می‌کند با ظاهر به حقانیت، به اهداف خود دست یابد و واهمه‌ای هم از این درویی ندارد. بنابراین، غش در عقیده و آرمان باید درباره منافقین کاربرد دارد، نه اهل تقیّه که به عشق وصول به حق به رغم میل باطنی خود، از ترس دشمن چندگامی را با او هم قدم می‌گردد. پس از نظر منطقی نسبت میان کذب و نفاق و تقیّه تباین است و فرق کلی با یکدیگر دارند.

## حکمت امضای تقیّه

با توجه به این‌که اسلام اصولاً بشر را به یک پارچگی ظاهری و باطنی فراخوانده و توصیه می‌نماید که از هر حرکت ریایی و غیرحقیقی پرهیز نمایند این سؤال مطرح است که چرا تقیّه را که نوعی دوگانه عمل کردن است به صورت دستورالعملی لازم فراراه افراد قرار داده است.

پاسخ آن است که در اسلام حفظ جان از اهم مسایل مماثی و ممادی به حساب می‌آید و هر حکمی که اجرای آن مخل آسایش و سلامت انسان باشد تا ناسلامتی حاکم است ملغی می‌باشد؛ به عنوان مثال روزه که از تکالیف الهی بوده و بر هر فرد مسلمان بالغ و عاقل واجب است اگر برای شخصی ضرر داشته باشد موظف به افطار آن است. تقیّه نیز به عنوان سپری برای حفظ جان افراد در برابر خطر خصم وظیفه دانسته شده است. امام باقر علیه السلام در این باره می‌فرماید: التقیه فی کل شیء یضطر الیه ابن آدم فقد احله اللہ له؛ تقیّه در هر چیزی که انسان ناچار شود آن را انجام دهد خداوند آن را برای او حلال نموده است (کلینی، ۱۳۸۱، ص ۲۲۰) امام صادق نیز فرموده است: «التقیة ترس الله بينه وبين خلقه»؛ تقیّه سپری است که خداوند میان او و خلق قرار داده است (همان). پس تقیّه راه گریزی است که اسلام برای نجات پیروان خود و حفظ جان آن‌ها تجویز

نموده است و حکایت از اهمیتی دارد که اسلام برای حفظ نفوس قابل می باشد و منافاتی با مبارزه با درویی و ریاکاری نیز ندارد.

## تجویز تفیه با تقدیر از شهامت مخالفات ندارد

ناگفته نماند که اسلام با مماشات بی جا و ذلت بار به شدت مخالفت کرده و از افراد شجاع و دلاور که در برابر موضع گیری های دشمن خود را نمی بازنده تمجید و ستایش نموده است. قرآن خطاب به مؤمنین می فرماید: «يا ايها الذين آمنوا من يرتدّ منكم عن دينه فسوف يأتي الله بقوم يحبّهم ويحبّونه اذلٰة على المؤمنين اعزّة على الكافرين يجاهدون في سبيل الله ولا يخافون لومة لائم ذلك فضل الله يوتىه من يشاء و الله واسع عليم»؛ ای کسانی که ایمان آورده اید هرگاه یکی از شما از دین خود برگرد و به آیین خصم بگراید و مرتد شود خداوند به زودی گروهی را جایگزین می نماید که آنها را دوست می دارد و آنها نیز خداوند را دوست می دارند، در برابر مؤمنین متواضع و فروتن هستند و در برابر کافرین با صولت و شکوه می باشند، در راه خدا جهاد می کنند و از سرزنش هیچ سرزنش کننده ای ترس ندارند، این فضل الهی است که خداوند به هر کسی که می خواهد می دهد و او گشاینده امور و دانا است (مائده، ۵۴). در این آیه از افراد باصولت و جسور در برابر کفار تمجید شده است و قرآن این روحیه را یکی از ویژگی های انسان های محبوب الهی معرفی کرده است. بدیهی است قرآن تنافق گویی نمی کند، به این معنا که از طرفی افراد دلاور و مقاوم در برابر خصم را مورد تعریف و تمجید قرار دهد و از طرف دیگر، عمل عمار یاسر را سرآغاز فرهنگ دینی و اجتماعی پیروان خود معرفی نماید؛ بلکه تفیه تنها استثنایی است که اسلام در موارد ضروری و بن بست های خطرناک جانی و غیره برای پیروان خود قرار داده است تا زندگی آنها در مخاطره قرار نگیرد.

## مورد تقیه و تشخیص آن

پس از بیان اصل جواز تقیه و حکمت امضای آن، این سؤال مطرح می‌شود که اولاً، مورد تقیه خاص است یا عام، یعنی فقط هنگام به خطر افتادن نفس کاربرد دارد یا این که شامل خطر ناموسی و مالی نیز می‌شود. ثانياً، تشخیص مورد آن با چه ملاک و توسط چه کسی می‌باشد. ثالثاً، تقیه در موارد اکراه و اجبار است یا مورد اضطرار را نیز شامل می‌گردد.

در مورد بند اول، چنان‌چه قبلاً نیز اشاره شد، علمای اهل سنت تقیه را فقط در موارد خطر نفس تجویز می‌کنند و دلیل آن‌ها نیز شأن نزول آیه تقیه است که مربوط به جریان عمّار می‌باشد. اما علمای شیعه با استناد به روایات اهل بیت و الغای خصوصیت، آن را به کلیه موارد خطر سرایت می‌دهند. از امام باقر علیه السلام روایت شده است که فرمود: «ال تقیه فی کل ضرورة و صاحبها اعلم بها حين تنزل به»؛ تقیه در تمام مواردی است که مؤمن و مسلمان ناچار می‌شود و مجری تقیه خود بهتر می‌داند چه جایی باید تقیه کند (کلینی، ۱۳۱۸، ص ۲۱۹). صدر این روایت گویای آن است که محدوده عمل به تقیه وسیع بوده و ملاک جواز آن، ضرورت و در بن‌بست قرار گرفتن است، اعم از ضرورت نفسی، مالی، ناموسی و حتی شئونی و شخصیتی. در تمام این موارد شخص گرفتار می‌تواند تقیه کند. ضمناً پاسخ بند دوم نیز در این روایت بیان شده است که ملاک جواز تقیه ضرورت و ناچاری است و تشخیص این ضرورت نیز به عهده شخص گرفتار است. یعنی با توجه به آیه شریفه: «الإنسان على نفسه بصيرة ولو القى معاذيره...»؛ هر انسانی به اوضاع و احوال نفس خود واقف و آگاه است و جایگاه هر کاری را می‌داند هر چند برای نابه جایی آن عذر بیاورد خود می‌داند که درست عمل کرده است یا نه (قیامت، ۱۵ و ۱۴)، فرد گرفتار خود مسئول تشخیص مورد تقیه است. اما در پاسخ به سؤال سوم، نخست باید به تفاوت اکراه و اضطرار توجه داشت و آن این که عامل اکراه اصولاً بیرونی و از ناحیه دیگران می‌باشد، چنان‌که عمّار یاسر به دلیل اکراه دیگران تقیه می‌نمود؛ اما اضطرار عامل درونی دارد، مانند این که فقر یا بیماری مهلك از درون، شخص را در موقعیتی قرار می‌دهد که برای رهایی از آن، از کافر و مخالف کمک می‌گیرد و او در مقابل کمک به آن شخص،

انصراف او از عقیده را طلب می نماید. حال این سؤال مطرح می شود که آیا مضطرب به این معنا نیز مانند مکره و مجبور است و می تواند تقیه کند یا این که عمل به تقیه منحصر به مکره و مجبور می باشد. در روایتی از امام باقر علیه السلام، که قبل از آن اشاره شد، تقیه در تمام اموری که انسان در آن مضطرب می گردد مجاز دانسته شده است. در این روایت کلمه «مضطرب» به کار رفته است و با توجه به این که اضطرار اعم از اکراه است و بالحاظ این امر که «آن الضرورات تبع المحضورات»، ممکن است گفته شود تقیه برای تمام افراد ناچار اعم از مکره و مضطرب در تمام امور جانی، مالی، ناموسی و شئونی جایز می باشد. مؤید این نظریه روایتی است که زراره از امام صادق علیه السلام نقل کرده است. وی می گوید: به امام صادق گفتم راجع به مسح روی کفش می توان تقیه کرد، امام جواب داد: ثلاثة لا تُقْيَّى فيهن أحداً شرب المسكرو مسح الخفين و متعة الحجّ؛ سه چیز است که اجازه نمی دهم کسی در آن تقیه نماید: نوشیدن شراب، مسح روی کفش و انجام حج تمتع (حر عاملی، ۱۳۷۸، ج ۱۱، ص ۴۶۹). از حصر کلام امام استفاده می شود که غیر از این سه مورد در سایر امور تقیه جایز است.

## حد نهایی تقیه

باید دانست کاربرد تقیه، که در جهت مصلحت مؤمنین و مسلمین جعل شده است، دارای حدّی است که فراتر از آن جایز نخواهد بود؛ به این معنا که تقیه برای حفظ جان و آرمان و عقیده تجویز شده است. حال اگر تقیه کارایی خود را از دست بدهد و دشمن به گونه ای شریر باشد که در هر حال قصد نابودی مؤمن را داشته باشد در آن جا تقیه جایز نیست، بلکه باید مقاومت کرد. امام باقر علیه السلام در این باره می فرماید: «إنما جعل التقىء ليحقن بها الدّم فإذا بلغ الدّم فليس تقىء»؛ همانا تقیه قرار داده شده است برای این که خونها مصون بماند، پس هرگاه کار به قتل و خونریزی کشید دیگر تقیه روا نیست (حر عاملی، همان، ص ۴۸۳). یعنی اگر وضعیت به گونه ای باشد که مؤمن و مسلمان با دشمن مماشات کنند یا نکنند در هر حال کشته می شوند، در این صورت تقیه جایز نیست و اگر در تاریخ می خوانیم که افرادی به رغم حکم تقیه، با دشمن مدارا نکرده و کشته شده اند،

بر این اساس می‌باشد؛ یعنی برای آن‌ها ثابت گردیده بوده که دشمن در هر حال آن‌ها را خواهد کشت، از این رو تقیه نکرده و در جهاد با دشمن کشته شده‌اند به عنوان نمونه، در تاریخ آمده است که مسیلمه کذاب دو نفر را دستگیر کرده و از یکی از آن‌ها درباره نبوت حضرت محمد ﷺ سؤال کرد، او جواب داد: وی رسول خدا است. از او پرسید: درباره خودم چه می‌گویی، جواب داد: تو نیز رسول الله هستی. سپس او را رها کرد. آنگاه از دیگری راجع به نبوت حضرت محمد ﷺ سؤال کرد، او جواب داد: وی رسول خدا است. از او پرسید: درباره من چه می‌گویی: پاسخ داد من روزه‌ام. سه مرتبه او را مورد سؤال قرار داد و هر سه مرتبه پاسخ این بود که من روزه‌ام. مسیلمه او را به قتل رسانید. وقتی ماجرا به گوش پیامبر ﷺ رسید، فرمود: اما اولی به رخصت الهی که همان تقیه باشد عمل کرده است و دومی فدای حق شده و گوارای او باد (زمخشري، ۱۴۰۷، ص ۶۲۷).

در این ماجرا، برای فردی که با مسیلمه مماشات نکرد معلوم شده بود که او مرد مدارا نیست، به همین خاطر تقیه نکرده و به وظیفه خود عمل نمود و رستگار هم شد و فرد دیگر احساس کرده بود که مسیلمه اهل مماشات است، بنابراین به تقیه عمل کرد و موفق گردید. پس هر دو نفر به علم خود عمل کردند. لذا، ملاک عمل به تقیه یا ترک آن تشخیص فرد گرفتار می‌باشد. در ماجراهای دیگر، عبدالله بن حداقه سهمی صحابی پیامبر ﷺ هنگامی که اسیر رومیان شد پادشاه روم از او خواست که مسیحی شود و نخست او را تطمیع نمود اما وقتی از این کار تیجه‌ای نگرفت او را تهدید به مرگ کرده و در مقابل او نمونه‌هایی از شکنجه‌های طاقت‌فرسا را به اجرا درآورد تا از این طریق او را مقاععد سازد، اما عبدالله تشخیص داده بود که این اعمال در جهت فریب او است و آن‌ها او را نخواهد کشت، از این رو تقیه نکرد و سرانجام با سرفرازی کامل به مدینه بازگشت (دمشقی، بی‌تا، ص ۶۰۹). هم‌چنین در ماجراهای شهادت امام حسین علیه السلام، برای آن حضرت ثابت شده بود که یزید به هر صورت اورا به شهادت خواهد رساند، به همین دلیل حضرت تقیه نکرد. کسان دیگر مانند زید بن علی بن الحسین علیه السلام نیز بر همین ملاک عمل کردند و مأجور الهی می‌باشند.

## تفیه عزیمت است نه ترخیص

با توجه به این که عمل به تفیه و یا ترک آن بستگی به تشخیص فرد گرفتار دارد دیگر جایی برای این توهمند باقی نمی‌ماند که گفته شود تفیه ترخیص است نه عزیمت و حال آن که اهل سنت تفیه را ترخیص می‌دانند (زمخشانی، ۱۴۰۷، ص ۶۳۷).

منشأ این توهمند آن است که آن‌ها تفیه را یک وظیفه و حکم تکلیفی نمی‌دانند بلکه آن را یک عمل مباح تلقی می‌کنند، در صورتی که حفظ نفس از اهم تکالیف است و مؤمن همان گونه که وظیفه دارد نماز بخواند، موظف است خود را از خطر مصون بدارد. امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه شریفه «و لاتلقو بایدیکم الی التهلکة»؛ با دست خود خویش را به هلاکت نیندازید (بقره، ۱۹۵)، می‌فرماید: این آیه مربوط به تفیه است (حر عاملی، همان، ص ۴۶۷). با توجه به این که حکم در این آیه نهی است و نهی از نظر اصولی ظهور در حرمت دارد پس تفیه یک حکم تکلیفی است نه این که ترخیص و اباحه باشد و اگر افرادی مانند میثم تمار و عبدبن حذاقه و شخص گرفتار مسیلمه کذاب به تفیه عمل نکردند دلیل بر نقض تکلیفی تفیه نیست، زیرا تشخیص عمل به تفیه مانند هر تکلیف دیگری به علم خود ملکف مربوط می‌شود و آن‌ها وظیفه خود را آن‌گونه تشخیص دادند که عمل کردند.

## پی‌آمد حکم تکلیفی تفیه

با توجه به این که از نظر روایات و اجماع فقهای شیعه تفیه در هنگام خطر یک دستورالعمل وجویی است و شخص موظف به انجام آن است این مسئله مطرح می‌شود که در امور عبادی مانند نماز و روزه و حج، مکلف در وضعیت عادی حق ندارد برخلاف سنت شناخته شده عمل نماید و اگر تخطی کند عمل او باطل بوده و مرتكب گناه شده است و در برخی از آن‌ها مانند روزه، گذشته از کیفر اخروی، کفاره نیز به او تعلق می‌گیرد، حال اگر در وضعیت نامساعد اجتماعی مثلاً در میان جماعت اهل سنت متعصب که کیفیت نماز شیعه فرق دارد قرار گرفت و به حکم تفیه مطابق

سنت آن‌ها عمل نمود آیا این نماز صحیح است و به اعاده و قضا نیاز ندارد، یا این‌که با گذر از موقعیت خطر اگر در وقت است باید اعاده و اگر خارج وقت است قضا نماید. یا مثلاً در مسئله افطار در ماه رمضان، اهل سنت با غروب آفتاب افطار می‌کنند، در حالی که از نظر شیعه غروب آفتاب زمان افطار نیست و اگر شخصی در وضعیت عادی در چنین وقتی افطار کند روزه او باطل است، اما اگر به حکم تقیه افطار نماید آیا روزه او باطل است و باید قضا کند و تنها کفاره و گناه از او برداشته شده است یا این‌که این روزه مانند روزه در وضعیت عادی صحیح بوده و قضا هم ندارد. هم‌چنین در حج، روز عرفه و وقوف در عرفات، در وضعیت عادی باید با توجه به رؤیت هلال روز نهم ثابت شده باشد و از نظر مکانی نیز باید در محدوده جغرافیایی شناخته شده در عرفات اقامه گردد و اگر کسی با اختیار از این وظایف تخلف کند حج او باطل است، حال در صورتی که از نظر زمان و مکان به حکم تقیه ناچار به تبعیت از اهل سنت گردد و دانسته بر خلاف معلوم خود عمل نماید آیا این حج رافع ذمه است و اعاده لازم نیست یا این‌که باید اعاده نماید. با توجه به این‌که ائمه معصومین علیهم السلام از شیعیان خواسته‌اند که تقیه کنند و در برخی از روایات آمده است که: «صلو فی عشائرهم»؛ در جماعت آن‌ها شرکت کنید (حر عاملی، همان، ص ۴۷۱)، معلوم می‌شود وظیفه شیعه همان عمل به تقیه است و عبادات او صحیح بوده و قضا و اعاده ندارد. فقهاء نیز به این روایات عمل کرده و آن را مجزی می‌دانند (انصاری، ۱۳۷۵، ص ۳۲۱-۳۲۰).

## آثار حقوقی و کیفری تقیه

از پی آمد حکم تکلیفی تقیه که بگذریم، پی آمد حکم حقوقی و کیفری آن مطرح می‌گردد، به این معنا که اگر مباشر در جنایات مانند قتل نفس یا قطع اعضای بدن و یا تخریب اماکن و اتلاف اموال اشخاص مجبور بوده و از ترس جان خود مرتکب آن اعمال شده باشد آیا حکم تقیه در این‌جا هم جاری است و شخص، همانند تقیه در عبادت که هر چند بر خلاف حق عمل می‌کرد عبادت او صحیح و مستقطع تکلیف بود، بری الذمه است و سبب باید قصاص شده یا خسارت پردازد، یا این‌که مباشر هر چند به حکم تقیه

گناه نکرده اما از نظر حقوقی مسئول می‌باشد.

شیخ انصاری در این باره می‌گوید: عملی که با تقیه انجام می‌شود ظاهرًاً باطل است، زیرا اگر شخصی به حکم تقیه عبادتی را برخلاف انجام داد یا محرومی را مرتکب شد، این دلیل نمی‌شود که اعمال باطل و حرام او صحیح و حلال تلقی گردد مگر این‌که قایل شویم حدیث رفع که از پیامبر نقل شده است (بابویه قمی، بی‌تا، ص ۴۸۵) بیان‌گر این است که عمل مکره نه تنها در اعمال عبادی نیاز به اعاده و قضا ندارد که در جنایات نیز مجازات و کیفر نخواهد داشت. اما انصاف آن است که حدیث رفع فقط ظهور در رفع مؤاخذه اخروی دارد، پس کسی که از باب تقیه ناچار به خوردن حرام و آشامیدن شراب گردیده یا نماز را همانند اهل سنت به جا آورده است کیفر اخروی ندارد اما معنای این رفع کیفر آن نیست که اعمال باطل او هم صحیح باشد (انصاری، ۱۳۷۵ق، ص ۳۲۰).

قاضی ابن براج نیز در این رابطه می‌گوید: اگر نایب امام دیگری را مأمور به قتل کسی بنماید در حالی که مأمور می‌داند آن شخص مستحق قتل نمی‌باشد حق ندارد اورا به قتل برساند و اگر از باب «المأمور معدور» وی را به قتل رسانید باید قصاص شود و کفاره بدهد، اما آمر نه قصاص می‌شود و نه کفاره به عهده او است و اگر آمر مأمور را مجبور به قتل بنماید به این صورت که به او بگوید وی را بکش والا تو را می‌کشم باز هم حق ندارد اورا بکشد، زیرا قتل مؤمن با اکراه دیگری مباح نمی‌گردد و اگر از ترس کشته شدن خود، او را به قتل برساند گناه کرده و باید قصاص شود (طرابلسی، ۱۴۰۶، ص ۴۶۷). هم‌چنین، شیخ طوسی می‌فرماید: اگر امیر شخصی را مجبور کند فردی را به قتل برساند و او را تهدید کند اگر که او را نکشی تو را می‌کشم، مأمور حق ندارد اورا به قتل برساند و هیچ یک از علماء در این حکم مخالفت نکرده است. پس اگر مأمور او را به قتل برساند قصاص خواهد شد. شافعی در رابطه با کیفر این قتل دو نظریه دارد: یکی این‌که، مباشر و آمر هر دو قصاص می‌شوند. دوم آن‌که، فقط مأمور قصاص می‌گردد و آمر باید نصف دیه را بدهد. ابوحنیفه مأمور مجبور را مقصر دانسته و می‌گوید او باید قصاص بشود اما هیچ کیفری متوجه آمر نمی‌باشد، نه قصاص، نه دیه و نه کفاره. قاضی ابویوسف نیز هیچ یک از آمر و مأمور را مستحق قصاص ندانسته و می‌گوید: مأمور به دلیل این‌که تحت فشار

قرار گرفته است مجبور بوده است، پس قصاص نمی‌شود و آمر هم که مباشر قتل نبوده است، پس او نیز قصاص نمی‌شود (طوسی، ۱۴۱۲، ص ۱۰۱). برخی از فقهای متأخر شیعه در رابطه با مأمور مجبور به قتل می‌گویند: هر چند نظر مشهور فقها آن است که مأمور مجبور حق اجرای دستور آمر را ندارد و در صورت ارتکاب قتل قصاص می‌گردد اما این نظریه قابل خدشه است، زیرا هر چند حدیث اکراه امتنانی است و شامل این موارد نمی‌شود، اما مطلب از زاویه دیگر محل اشکال است و آن این‌که این مسئله جنبه اصولی داشته و از باب تراحم است، به این معنا که مأمور میان دو عذر مهم قرار گرفته است، یکی ارتکاب عمل حرام که قتل نفس محترم باشد و دیگری ترك واجب که حفظ نفس واقع نشدن در وادی هلاکت است و با توجه به این‌که این دو هیچ کدام بر دیگری رجحان ندارند ناگزیر به پذیرش این امر هستیم که مأمور مخیر است که یا دستور آمر را اجرا کند و نفس خود را حفظ نماید و یا مخالفت کرده و خود را بکشتن بدهد. با این فرض، قتل برای مأمور مجبور مجاز می‌گردد و ظالمانه و عدوانی نخواهد بود، پس قصاص ندارد اما باید دیه بدهد، چون خون مسلمان محترم است و نباید هدر برود (موسی خوبی، بی‌تا، ص ۱۳). از نظر مرحوم خوبی در فرض مذکور هر چند تقیه نیست و مأمور مجبور مجاز به قتل نخواهد بود اما از باب تراحم دو تکلیف، او لزوم حفظ نفس را ترجیح داده و مرتكب قتل شده است. اما به نظر می‌رسد ترجیح با قول مشهور فقها است، زیرا دلیل جعل تقیه به صراحة بیان می‌دارد که هرگاه خلاف شرع متنهٔ به قتل و خونریزی باشد تقیه مجاز نیست، زیرا تقیه برای جلوگیری از خونریزی است. پس در اینجا مورد از باب تراحم نیست، زیرا اولاً، ترجیحی در بقای نفس مأمور نسبت به نفس محترم دیگری نیست تا مجوز اجرای قتل باشد. ثانیاً، چنان‌چه بیان شد، روایت حد نهایی جواز تقیه را قتل نفس معرفی کرده است، پس وقتی بحث قتل به میان آمد مقتضی برای اجرای آن وجود ندارد، بنابراین داخل در باب تراحم نخواهد شد و سایر دلایل مانند «ولاتلقوا بایدیکم الى التهلكة» و وجوب حفظ نفس نیز مجبور اقدام مأمور نخواهد بود، زیرا این دلایل مربوط به مقام بدوى است که انسان باید خود را در معرض هلاکت قرار بدهد، نه این‌که برای حفظ نفس خود مجاز باشد دیگران را بکشد.

بنابراین، مأمورین اجرای دستور فرماندهان نظامی و سیاسی که باعث اعدام افراد مؤمن و بی‌گناه می‌شوند مجرم بوده و باید قصاص شوند؛ یعنی مأمور در صورتی که می‌داند محکوم نظامی و غیره بی‌گناه بوده و نباید اعدام شود نمی‌تواند به بهانه اجبار و حفظ نفس، خود را تبرئه نماید بلکه اقدام او قتل عمد است و تقویه در آن جایز نیست.

## نقش تقویه در آثار وضعی

تا اینجا بحث درباره نقش تقویه نسبت به احکام تکلیفی عبادی و احکام حقوقی و کیفری بود. اکنون این بحث مطرح می‌شود که آیا تقویه آثار وضعی اعمال را نیز تغییر می‌دهد یا نه، به عنوان مثال، وضو با کیفیت خاص از نظر شیعه رافع حدث اصغر است و یا عقود در معاملات با شرایط خاص صحیح بوده و موجب نقل و انتقال می‌گردد، حال اگر وضو به دلیل تقویه درست انجام نشود و یا عقد و ایقاعی که حضور شهود شرط صحت آن است بدون شرایط لازم انجام شود آیا باز هم آثار صحت و نقل و انتقال بر آن‌ها مترتب می‌گردد، یا این‌که تقویه فقط مسئله امثال امر را اصلاح می‌کند و آثار وضعی را تغییر نمی‌دهد، یعنی پس از رفع تقویه باید وضو بگیرد و یا عقود و ایقاعات را مجدداً اجرا نماید. در مثال دیگر، اگر مردی را تهدید به قتل نمایند که با زنی بیگانه آمیزش نماید و اوجهت حفظ جان خود تن به این کار داده و فرزندی از او متولد شود آیا می‌توان گفت چون به دلیل تقویه انجام شده است و کیفری بر آن مترتب نیست پس فرزند هم ملحق به آن زن و مرد می‌باشد و مستحق ارث و سایر مطالبات خود از آن‌ها می‌باشد، یا این‌که تقویه در این‌جا فقط کیفر این عمل که حدّ زنا باشد را مستفی می‌سازد و موجب حلیت واقعی آمیزش و آثار آن، که الحاق ولد باشد، نمی‌گردد. برخی از فقهاء می‌گویند: مقتضای قاعده آن است که این آثار مترتب نشود، زیرا تقویه تنها حفظ نفس و برای جلوگیری از ضرر و زیان است و مقتضی آثار مترتبه بر عمل صحیح نخواهد بود مگر این‌که دلیل خاصی غیر از دلایلی که اصل تقویه را به ملاک جلوگیری از ضرر تجویز نموده وجود داشته باشد که بتوان با استناد به آن تمام آثار مترتب بر اعمال واقعی را بر این اعمال نیز بار نمود، که چنین دلیلی نیز وجود ندارد (انصاری، ۱۳۷۵ق، ص ۳۲۵). نکته

قابل ملاحظه‌ای که در پایان این بحث شایان ذکر است آن است که اصولاً در عقود و ایقاعات نیت و قصد لازم است، یعنی بدون قصد انشا، عقد و ایقاعی واقع نمی‌شود و قهراً آثار نقل و انتقال هم بر آن مترتب نمی‌گردد. با توجه به این نکته، عقد و ایقاع اکراهی هر چند به حکم تقيه جاری شده باشد اما اکراه تنها می‌تواند جوارح مکره را قبضه کند اما جوانح و قلوب وی را نمی‌تواند در اختیار بگیرد و بدیهی است که مکره با قصد و رضایت خاطر صیغه عقد و ایقاع را اجرا نکرده است، پس اصولاً عقد و ایقاع اکراهی باطل بوده و آثاری بر آن مترتب نمی‌باشد. روایت واردہ در این مورد نیز آن را تأیید می‌کند؛ زراره از امام باقر علیه السلام درباره طلاق مکره سؤال می‌کند، امام جواب می‌دهد: چنین طلاقی صحیح نیست. امام صادق علیه السلام نیز همین جمله را در جواب سؤال عبدالله بن سنان بیان می‌فرماید. هم چنین یحیی بن عبدالله بن الحسن از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که حضرت علیه السلام فرمود: «لا يجوز طلاق في استكراه وإنما الطلاق ما أريد به الطلاق من غير استكراه ولا ضرار؛ طلاق اکراهی صحیح نیست و همانا طلاق آن است که بدون اکراه و اضرار به غیر انجام شود» (حر عاملی، ۱۳۸۷، ص ۳۳۱).

از مجموع این روایات استفاده می‌گردد که عقود اکراهی اثر مثبت نخواهند داشت، پس تقيه و اکراه موجب نمی‌گردد که عقود اکراهی مانند عقود غیر اکراهی دارای اثر وضعی بوده و نقل و انتقال حاصل گردد. برخی از فقهاء اکراه را به دو قسم تقسیم نموده‌اند؛ اکراه به حق و اکراه به باطل. صاحب جواهر در این مورد می‌فرماید: و کیف کان فیستنى من الحكم بالبطلان الا اکره بحق؛ در هر حال، اکراه به حق از اکراه به باطل استشنا می‌گردد (نجفی، بی‌تا، ص ۱۲). دلیل ایشان برگفته خود، روایت محمدبن حسن اشعری از امام باقر علیه السلام است که در پاسخ مردی که سؤال می‌کند شوهر زن مؤمنه‌ای از محل فرار کرده و برخی از خانواده زن مرد فراری را تعقیب نموده و پس از دستگیری به او می‌گویند یا طلاق بده یا تو را به محل بر می‌گردانیم و مرد قبول می‌کند او را طلاق بدهد، می‌فرماید: تزوّجی برحمت الله؛ زن شوهر کند (حر عاملی، ج ۱۵، ۱۳۸۷، ص ۳۰۸).

البته هر چند ظاهر این روایت آن است که مرد به اکراه طلاق داده است اما در حقیقت

مکره نبوده است، زیرا وی از زن و زندگی خود فرار کرده بود و وقتی خانواده زن از او خواستند تکلیف آن زن را معلوم کند او طلاق را اختیار نمود، پس طلاق اکراهی نبوده است. بنابراین، عقود و ایقاعات اکراهی مطلقاً پی آمد آثار متوقع از آن‌ها نخواهد بود.

## نتیجه

تقطیه به معنی خودداری و حفظ نفس در موقع خطر از شیوه‌های عقلائی است که در هر زمان برای بشر مطرح بوده است، به این معنی که هنگامی که با دشمن مواجه می‌شد و توان مقابله با او را نداشته است به حکم عقل برای رهایی از خطر و حفظ جان خوش به ظاهر با دشمن مماشات می‌کرد و دست از راه خود بر می‌داشته است، مانند مؤمن آل فرعون و امثال او. تقطیه در اسلام نیز به عنوان یک حکم سیاسی امضا گردید و مورد تأیید قرار گرفت. سرآغاز آن در اسلام با عملکرد عمار یاسر در مقابله با مشرکین شروع شد و بعدها هم جزء سیاست اجتماعی مسلمین قرار گرفت. البته تقطیه اصولاً برای حفظ نفس و دم می‌باشد و هنگامی که کار به قتل و کشتار کشید دیگر تقطیه روا نیست. تشخیص مورد تقطیه که ضرورت و ناچاری باشد با خود آن شخص است.

## ماخذ

- ۱- ابن منظور، لسان العرب (بيروت، انتشارات دارالاحياء التراث العربي، ۱۴۱۲ ق).
- ۲- انصاری، شیخ مرتضی، مکاسب (چاپ دوم: تبریز، بی‌نا، ۱۳۷۵ ق).
- ۳- بابویه قمی، خصال، ج ۲ (تهران، انتشارات علمیه اسلامیه، بی‌نا).
- ۴- جارالله، موسی، الوشیعه فی نقد عقاید الشیعه (ریاض، بی‌نا، ۱۳۶۹ ق).
- ۵- حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۱ و ۱۵ (تهران، چاپ اسلامیه، ۱۳۸۷ ق).
- ۶- دمشقی، تفسیر القرآن العظیم، ج ۲ (بيروت، انتشارات دارالمعرفة، بی‌نا).
- ۷- رازی، فخرالدین، التفسیر الكبير، ج ۸ (بيروت، دارالكتب العلمیه، ۱۴۱۱ ق).
- ۸- رشید رضا، سید محمد، المثار، ج ۳ (مصر، بی‌نا، ۱۳۳۸ ق).
- ۹- زمخشری، محمود بن عمر، الكشاف (بيروت، درالكتب العربي، ۱۴۰۷ ق).
- ۱۰- شهرآشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۴ (قم، چاپ حوزه علمیه قم، ۱۳۳۵).
- ۱۱- طبرسی، فضل بن حسن، مجتمع البیان، ج ۶ و ۸ (تهران، چاپ اسلامیه، ۱۳۷۴).
- ۱۲- طرابلسی، المهدب، ج ۲ (قم، نشر اسلامی، ۱۴۱۶ ق).
- ۱۳- طوسی، التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۲ (بيروت، انتشارات دارالترااث العربي، ۱۴۱۲ ق).
- ۱۴- طوسی، الخلاف، ج ۳ (قم، چاپ کاظمین، بی‌نا).
- ۱۵- قرآن کریم.
- ۱۶- کلینی، اصول کافی، ج ۲ (تهران، چاپ صدری، ۱۳۱۸).
- ۱۷- موسوی خویی، مبانی تلکمة المنهاج، ج ۲ (بيروت، انتشارات دارالزهرا، بی‌نا).
- ۱۸- نجفی، محمد حسن، جواهرالکلام، ج ۳۲ (تهران، انتشارات اسلامیه).